
تاریخ نگاران عرب

و

فتنه کبرا

(قسمت دوم)

□ دکتر عدنان محمد ملحم □ مترجم: سیدعباس قدیمی نژاد

مقاله حاضر که ترجمه فصل اول از کتاب «المؤرخون العرب و الفتنه الكبرى» می باشد به بحث و بررسی بحرانی می پردازد که در پایان خلافت عثمان، امت اسلامی را فراگرفت. قسمت اول مقاله به شرح حال، مستندات روایی، راویان و تحلیل مواضع فکری دو تن از تاریخ نگاران قرن دوم و سوم قمری به نام های بلاذری و یعقوبی اختصاص داشت که در شماره قبل به چاپ رسید. اینک قسمت دوم مقاله به موضوع فوق از دیدگاه دو تن دیگر از مورخان اسلامی یعنی صاحب «الامامة و السياسة» و طبری می پردازد.

صاحب «الإمامة و السياسة»

مؤلف این کتاب مجهول و ناشناخته بوده ولی وفاتش در اواسط قرن سوم قمری واقع شده است. پاره‌ای از بررسی‌های جدید، انتساب این کتاب را به ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶ق) اشتباه می‌دانند^(۱)، زیرا اولاً، منابعی که از تألیفات ابن قتیبه یاد کرده‌اند هیچ‌کدام کتاب الإمامة و السياسة را به او نسبت نداده‌اند. ثانیاً، منابع و روایات موجود در تألیفات وی، با اسانید پراکنده در کتاب الإمامة و السياسة اختلافات زیادی دارد که حاکی از عدم صحت انتساب این کتاب به ابن قتیبه است. ثالثاً، تفاوت‌های روشنی میان شیوه نگارش ابن قتیبه و صاحب الإمامة و السياسة وجود دارد، زیرا ویژگی‌های نگارش ابن قتیبه چنین است: اختصار، اهمیت دادن به اسناد، به کار نبردن الفاظ مجهول در اسناد، تنوع موضوعات در تألیفاتش، آوردن مقدمات طولانی که در آن‌ها شیوه و هدف تألیف خود را شرح می‌دهد، و بالأخره سعی در انتقاد نکردن از خلفای عباسی. در حالی که ویژگی‌های الإمامة و السياسة با ویژگی‌های فوق متفاوت و بدین قرار است: سهل‌انگاری در اسناد، به کارگیری شیوه استناد جمعی در روایات به‌طور اساسی و با استفاده از لفظ «ذکر کرده‌اند»، اهمیت دادن به اخبار مربوط به دستگاه خلافت، آوردن یک مقدمه کوچک به مقدار سه سطر حاوی حمد خدا و ثنای بر رسول خدا ﷺ، آوردن روایاتی با جمله‌های مبهم مثل «از قول برخی از بصریان چنین ذکر کرده‌اند»، «صاحب خبری که آن قوم را درک کرده و با آنان مصاحبت داشته چنین خبر داده‌است که...»، «از قول برخی بزرگان چنین ذکر کرده‌اند» و «برخی از بزرگان چنین برای ما نقل کرده‌اند» و بالأخره سعی در انتقاد از خلفای متأخر عباسی.

تفاوت‌های اساسی یاد شده به ما اطمینان می‌دهد که کتاب الإمامة و السياسة از آن مؤلف ناشناخته‌ای است که در اواسط قرن سون هجری می‌زیسته است. صاحب این کتاب، به حوادث دوره‌های تاریخی، از وفات پیامبر ﷺ گرفته تا پایان فتنه امین و

مأمون در سال ۱۹۸ق می‌پردازد و در همه آن‌ها توجه اصلی خود را به تحولات و کشمکش‌های مربوط به دستگاه خلافت متمرکز کرده است؛ از قبیل: حوادث سقیفه، کشته شدن عثمان، جنگ جمل و صفین، ذکر بیعت با یزید بن معاویه و مخالفان وی، ماجرای آشوب‌هایی که در پایان حکومت امویان به وقوع پیوست، شرایط حاکم بر انتشار دولت عباسیان، اعمال خلفای عباسی به منظور جا انداختن و تثبیت حکومتشان و بالأخره پایان دادن عباسیان به شورش‌هایی که علیه آن‌ها به پا می‌شد.

وی توجهی به ذکر فتوحات و پیروزی‌های اسلامی نداشته است، به جز پیروزی موسی بن نصیر در مغرب و اندلس. هم‌چنین درباره زندگی خلفا یا عملیات اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی دوران ایشان هیچ‌گونه گزارشی ارائه نکرده است. وی منحصراً به موضوع پیروی از دستگاه خلافت پرداخته و تحولات و حوادث مربوط به آن را مورد بحث قرار داده است.

صاحب‌الإمامة و السياسة اشاره می‌کند که محور اصلی حرکت تاریخ اسلامی در طول این مدت، موضوع خلافت و کشمکش برای دستیابی به آن بوده است، لذا از بررسی دوران رسالت پیامبر ﷺ پرهیز نموده و آن را یک حکومت خالص دینی که مجاللی برای مناقشه در آن نیست، محسوب می‌کند. وی توضیح می‌دهد که سرچشمه اصلی درگیری‌های مربوط به خلافت، تنها منافع شخصی بوده نه مصالح دینی، لذا از بحث در مورد حوادث رده در زمان ابوبکر چشم‌پوشی می‌کند؛ چون ارتداد برخی از اعراب را در زمان ابوبکر حرکتی برای فروپاشی دین جدید اسلامی تلقی می‌کند نه حرکتی برای جنگیدن با حاکمیت وقت یا کسب خلافت.

وی تأکید می‌کند که خلافت یک بنیان عربی خالص است، که هم حمایت علما از آن ضروری است و هم استفاده از نظریات و تجارب آنان لازم می‌نماید و در شرح آن می‌گوید: اساساً یکی از علل فروپاشی خلافت اسلامی، تسلط یافتن غیر اعراب بر آن بوده است، لذا تألیف کتابش را در آغاز تسلط ترک‌ها بر خلافت متوقف می‌سازد و آن را چنین به پایان می‌برد:

... اکنون به عصر هارون رشید رسیده ایم و در پایان دولت وی از نوشتن باز ایستادیم، چون در پی‌گیری اخبار بعد از هارون و نقل مطالبی درباره آن‌چه خلفا انجام داده‌اند، و یا آن‌چه در عصرشان به وقوع پیوسته است، دیگر فایده چندانی نمی‌بینیم، زیرا اینک که دولت عباسیان به پایان رسیده و چند بچه بی‌نام و نشان حکومت را به دست گرفته‌اند، ملحدان عراق نیز بر عباسیان چیره شده و آنان را به سوی هر دیوانگی سوق داده و در هر کفری داخل کرده‌اند و عباسیان، دیگر نیازی به علما و سنن اسلامی احساس نکرده بلکه مشغول لهویات خود شده‌اند و با تکیه بر نظریات خویش از علما روگردانیده‌اند.^(۲)

صاحب‌الإمامة و السياسة حوادث فتنه عثمان را به صورت مفصل آورده است و در انتخاب اخبار آن دقت لازم را نموده تا دیدگاه‌های خویش را در برابر دستگاه خلافت ارائه دهد. وی گرچه میل چندانی به شیوه سال‌نگاری حوادث در گزارش‌های خود ندارد، اما در ذکر تفصیلات فتنه تا اندازه‌ای جنبه زمانی و تسلسل سال‌های حوادث را رعایت می‌کند. وی مهم‌ترین تحولاتی را که در طول این مدت دامنگیر امت اسلامی بوده است، فقط در چهارچوب حاکمیت خلفا بحث می‌کند. مباحث او از این قرار است: ذکر فتنه در عصر خود عثمان به صورت مختصر و کوتاه، بررسی انتقادات علیه خلیفه، موضع‌گیری تعدادی از صحابه در برابر آن، تحولات مربوط به محاصره عثمان و کشته شدنش، بیعت با علی علیه السلام و موضع‌گیری برخی از صحابه در برابر آن، شورش عایشه و طلحه و زبیر علیه علی علیه السلام و رفتن آنان به سوی بصره، مقدمات و نتایج جنگ جمل، شرح مفصل حوادث و درگیری‌های بین اردوگاه علی علیه السلام و معاویه، موضع‌گیری معاویه در برابر علی علیه السلام و بیعت با او، موضع‌گیری علی علیه السلام در برابر معاویه، ذکر تفصیلات دقیق جنگ صفین، ماجرای بالا بردن قرآن‌ها و حکمیت، برخورد علی علیه السلام با خوارج و کشته شدنش به دست آنان، و بالاخره عقب‌نشینی حسن بن علی علیه السلام از خلافت به نفع معاویه.

در کتاب‌الإمامة و السياسة روایاتی که دارای اسناد کاملی باشند بسیار محدود و اندک‌اند، در عین حال در جای مشخصی متمرکز نشده بلکه پراکنده و جدا از هم

هستند. البته بیشتر آن‌ها در خلال بحث از ابوبکر و عمر به هنگام خلافتشان، و نیز هنگام بحث از اخبار دولت عباسیان مطرح شده‌اند، ولی در بحث از دوره‌های دیگر، شیوه استناد جمعی به کار رفته است که با تعبیرات «ذکر کرده‌اند» و «گفته‌اند» مشخص می‌گردد. ظاهراً به کاری‌گیری شیوه استناد جمعی در آن زمان، به خاطر ثبات و معروفیت روایات مذکور بوده است.

صاحب الإمامة و السياسة روایات خود را مستقیماً از چند راوی اخذ کرده است که عبارت‌اند از: ولید بن مسلم دمشقی (محدث و غزوه‌نویس، متوفای ۱۹۵ق)، سعید بن حکم بن محمد بن سالم، ابو محمد جمحی (ابن ابی مریم) مصری (محدث، متوفای ۲۲۴ق)، سعید بن عفیر (وی از مطلع ترین افراد به انساب، اخبار گذشته، وقایع عرب و تواریخ بوده است، متوفای ۲۲۶ق)، محمد بن صباح، ابو جعفر بغدادی (محدث، متوفای ۲۲۷ق)، یحیی بن عبدالحمید حمانی کوفی (محدث، متوفای ۲۲۸ق)، زهیر بن حرب، ابوخیثمه (محدث بغداد، متوفای ۲۳۴ق)، عبدالله بن محمد، ابوبکر بن ابی شیبۀ کوفی (محدث، متوفای ۲۳۵ق)، ابراهیم بن مالک بن یهوذا، ابن اسحاق بزار (محدث، متوفای ۲۶۴ق)، محمد بن اسحاق بن جعفر صاغانی (محدث و ساکن بغداد، متوفای ۲۷۰ق)، احمد بن عبدالجبار بن محمد ابو عمر کوفی (محدث ساکن بغداد، متوفای ۲۷۱ یا ۲۷۲ق)، عباس بن محمد بن حاتم بن واقد، ابوالفضل دوری از موالی بنی هاشم (محدث و اخباری، متوفای ۲۷۱ق)، حسن بن مکرم بن حسان، ابوالعلاء بزاز (محدث و فقیه، متوفای ۲۷۴ق) و سرّی بن یحیی، ابو عبیده (محدث، متوفای ۲۷۴ق). هم‌چنین صاحب الامامة و السياسة برخی از مدارک خود را از تألیفات افراد زیر اخذ کرده است: محمد بن سیرین (محدث و ماهر در واجبات، قضاوت و ریاضی، متوفای ۱۱۰ق)، لیث بن سعد (فقیه، قاری، نحوی و محدث، متوفای ۱۷۵ق)، مدائنی (متوفای ۲۲۵ق) و بالأخره جعفر بن محمد بلخی، ابو معشر (ستاره‌شناس، متوفای ۲۷۲ق).

بررسی منابع مورد استناد الإمامة و السياسة نشان می‌دهد که مؤلف آن به محدثان،

فقیهان، اخباریان و نسب‌شناسان که تعدادی از آنان اهل فقه و حدیث نیز بوده‌اند رجوع کرده‌است. ظاهراً وی روایات خود را مستقیماً از منابع متنوعی اخذ کرده، زیرا در طلب علم به مدینه، مصر و مغرب نیز سفر کرده‌بود، لذا برخی از روایاتش را چنین استناد می‌دهد: «برخی از اهل مدینه برای من نقل کرده‌اند» و برخی روایات را نیز از «برخی بزرگان مغرب» و «برخی بزرگان مصر» اخذ نموده‌است.

صاحب‌الإمامة و السیاسة در بررسی حوادث فتنه عثمان فقط به سه مورد آن تصریح می‌کند: اول، انتقادات مردم علیه عثمان که با جمله «ابن مریم و ابن عفیر برای ما چنین نقل کرده‌اند» شروع می‌شود. دوم، حوادثی که پس از رسیدن خبر مرگ عثمان به معاویه رخ داده‌است که با جمله «ابن عفیر چنین ذکر کرد» آمده‌است. سوم، حوادث مربوط به کشته شدن علی علیه السلام که با جمله «مدائنی گفته است» آغاز می‌شود. وی در ضمن بررسی‌های خود، ۱۰۷ بار کلمه «ذکر کرده‌اند» و پنج بار کلمه «گفته‌اند» را آورده که حاکی از استناد جمعی آنهاست و برای تجسم بخشیدن به آنها به مدارک شفاهی و نوشتاری رجوع کرده‌است.

ماهیت فتنه عثمان در نزد صاحب‌الإمامة و السیاسة همچون قطعات متکامل ادبی می‌نماید که دارای زبانی مستحکم و خالی از هرگونه کاستی و اشتباه بوده و از یک حس ادبی روشن برمی‌خیزد. نوشتن و جمع‌آوری چنین نمایشی ممکن نیست مگر برای شخصی ادیب یا کسی که به هر حال ارتباطی با ادبیات دارد. هم‌چنین می‌توان تحت عنوان مسئله فتنه به منبع مهمی از نامه‌ها و خطبه‌ها دست یافت، که مؤلف کتاب از آنها به صورت یک ابزار موفق در طرح و بررسی حوادث فتنه سود جسته‌است، زیرا کتاب وی حاوی ۷۹ نامه، ۸۷ خطبه، سی ضرب‌المثل، سیزده بیت شعر، شش آیه قرآن، دوازده حدیث نبوی و بالاخره سه مدرک تاریخی است.

وی تحولات مربوط به فتنه عثمان را بدون پرداختن به گزارش‌های متضاد آن، مطرح می‌سازد، چنان‌که اخبار منقول وی خالی از هرگونه اظهار نظر یا انتقاد صریحی می‌باشد. لذا نمی‌توان به تمایلات یا ارزیابی‌های وی درباره رویدادهای فتنه پی برد و

طبعاً برای به دست آوردن مواضع او لازم است که به نحوه گزینش اخبار و روایات او توجه کنیم. پس صحیح نیست که بگوییم: «وی هیچ‌گونه گرایش و تمایلی به جریانات سیاسی یا دینی نداشته است و گزینش او در روایات صرفاً برای روشن کردن مطلب بوده و از هیچ تمایل مشخصی یا طرز فکر معینی سرچشمه نگرفته است»^(۳) و یا بگوییم: «کتاب وی بیشتر شبیه خلاصه کردن دسته‌ای از روایات است که از یک تازه کار سر می‌زند و یا از معلمی که آن‌ها را برای دانش آموزان خود گرد آوری می‌کند».^(۴) بلکه صحیح‌تر این است که بگوییم وی مواد مورد بحث خود را در ضمن یک خط‌مشی دقیق انتخاب کرده است، تا مواضعش را درباره کشمکش‌های مربوط به خلافت نمایان سازد. لذا به شدت از دستگاه خلافت دفاع می‌کند و در نتیجه، به لحاظ تعدد طرف‌های درگیر، مواضع وی نیز متعدد و متغیر می‌گردد، زیرا از طرفی، از سیاست عثمان در برابر منتقدانش دفاع می‌کند و خلافت وی را مشروع و احترامش را واجب می‌داند، اما از طرف دیگر، به هرگونه شورشی علیه علی عَلِيٍّ اعتراض کرده و آن‌را به هیچ وجه نمی‌پذیرد. سپس از خلافت حسین بن علی عَلِيٍّ با احترام یاد می‌کند، ولی در عین حال از انتقال قدرت به معاویه یاد کرده و آن‌را نیز مشروع دانسته و احترام و قدردانی از آن‌را واجب می‌داند.

تلاش‌های صاحب‌الامامة و السياسة مبنی بر دفاع از دستگاه خلافت، موجب شده که وی به موضع‌گیری‌های متناقضی دست بزند، از قبیل: تأیید همزمان امویان، شیعیان و عباسیان. ولی این اشارات وی تا اندازه‌ای متغیر و بی‌ثبات نیز هستند.

طبری (متوفای ۳۱۰ ق)

الف - زندگی و رشد علمی

۱) نسب و محل ولادت

وی محمد بن جریر بن یزید بن کثیر است^(۵) و گفته شده نامش خالد بن غالب^(۶) می باشد و با این که به خاطر طلب علم و تألیف و تدریس هرگز ازدواج نکرد، اما کنیه ابوجعفر را برای خود انتخاب نمود^(۷)، زیرا می خواست به آداب اسلام و سنت پیامبر ﷺ که مردم مسلمان را به اخذ کنیه تشویق می نمود، عمل نماید. طبری در سال ۲۲۴ ق و گفته شده ۲۲۵ ق در آمل یکی از شهرهای طبرستان^(۸) به دنیا آمد، لذا لقب آملی یا طبری را نیز پیدا نمود. اما لقب طبری مشهورتر است و گفته شده که وی را بغدادی نیز می خوانده اند، چون تا هنگام وفات در شهر بغداد سکونت داشته است.^(۹)

بروکلیمان تنها کسی است که اصالت وی را فارسی می داند، به این علت که «... وی به سازگار کردن و تطبیق میان اخبار آغاز آفرینش که از کتب مقدس به دست آمده، و اخبار افسانه ها و اساطیر فارسی اقدام نموده است».^(۱۰) اما تکیه بر این دلیل، درست نیست، زیرا طبری عمل سازگار کردن و تطبیق را نه فقط روی اساطیر فارسی، بلکه میان اخبار آغاز آفرینش و اساطیر بیزانسی نیز اجرا نموده است.

اما این که بروکلیمان برای تأیید نظریه خود یعنی عجمیت طبری به تولد وی در شهر آمل طبرستان استناد می کند به هیچ وجه مورد قبول نیست، زیرا مسلمانان ۱۹۵ سال پیش از تولد طبری، در سال ۲۹ ق وارد این مناطق شده بودند و این مناطق پس از چندی محل مهاجرت های گسترده اعراب گردیده بود. علاوه بر این ها طبری یکی از بزرگ ترین حامیان امت و لغت عربی در تألیفات خود می باشد و این سخن که هر کس دارای لقب عجمی باشد پس عجمی محسوب می شود، اشتباهی است که برخی از پژوهشگران - بر این اساس که اکثر علمای اسلامی در عصر عباسیان از عجم

بوده‌اند - مرتکب آن شده‌اند.

طبری در میان خانواده‌ای با تقوا و دانشمند پرورش یافت و در آغوش پدری تربیت شد که رعایت حال فرزندش را نموده و به او اهمیت می‌داد. پدرش وی را در حالی که هنوز کودکی خردسال بود به طلب علم و صرف کردن وقتش در راه آن تشویق نمود. او نیز قرآن را در هفت سالگی حفظ کرد و در هشت سالگی امام جماعت گردید و در نه سالگی نوشتن حدیث را آغاز کرد.^(۱۱) هم‌چنین پدرش وی را در حالی که تنها دوازده سال داشت به سفرهای علمی تشویق نمود و گفته شده وی در این هنگام بیست سال داشته است.^(۱۲) گفته‌اند پدرش در طبرستان به کار تجارت اشتغال داشته و صاحب باغی بوده است که طبعاً می‌توانسته هزینه فرزندش را هر جا که باشد تقبل کند.^(۱۳)

طبری در میان مراکز علمی گوناگون عصرش از قبیل ری، بغداد، بصره، واسط و کوفه به سفرهای علمی پرداخت و سپس در سال ۲۵۶ق و گفته شده سال ۲۶۳ق رهسپار مصر گردید و در مسیر خود از دمشق و بیروت نیز دیدن کرد. سپس دوباره به بغداد بازگشت و از آن‌جا نیز در سال ۲۹۰ق راهی طبرستان شد. اما طولی نکشید که برای بار سوم به بغداد بازگشت، و در فضای وسیع آن استقرار یافت و خود را وقف قرائت و تألیف و تدریس نمود.

۲) اساتید

وی علوم خود را نزد شماری از اساتید فراگرفت که برخی از چهره‌های برجسته آنان در شهر ری عبارت بودند از: محمدبن حمید بن حیان، ابو عبدالله رازی (متوفای ۲۴۸ق) که از وی حدیث اخذ کرده است، محمدبن مقاتل رازی (متوفای ۲۴۸ق) که از وی فقه عراق را اخذ نموده است و بالاخره احمد بن حماد بن سعد، ابو محمد انصاری رازی دولابی (متوفای ۲۹۶ق) که از کتاب وی، المبتداء و المغازی، مطالبی را اقتباس نموده است. و در بصره از افراد زیر اخذ حدیث کرد: عمران بن موسی بن حبان قزاز لثی، ابو عمر بصری (متوفای بعد از سال ۲۴۰ق)، محمدبن عبدالاعلی

صنعانی، ابو عبدالله بصری (متوفای ۲۴۵ق) و بالاخره احمد بن مقدم بن سلیمان بن اشعث بن اسلم عجلی بصری (متوفای ۲۵۳ق) و در کوفه از ولید بن شجاع بن ولید بن قیس سکونی، ابوهمام کنندی ابن ابی بدر کوفی (متوفای ۲۴۳ق)، اسماعیل بن موسی فزاری ابومحمد (یا ابواسحاق) کوفی (متوفای ۲۴۵ق)، محمد بن علاء همدانی، ابوکریب کوفی (متوفای ۲۴۸ق) و بالاخره هناد بن سری بن مصعب سری تمیمی دارمی (متوفای ۲۹۱ق) روایاتی را دریافت و در بغداد احادیثی را از احمد بن منیع، ابوجعفر بغوی بغدادی (متوفای ۲۴۴ق)، اسحاق بن ابی اسرائیل ابراهیم بن کامجر، ابویعقوب مروزی (متوفای ۲۴۵ق)، حسن بن محمد بن صباح، ابوعلی بغدادی زعفرانی (متوفای ۲۶۰ق) استماع کرد و شعر شاعران را نزد احمد بن یحیی بن زید بن یسار (ثعلب) ابو العباس (متوفای ۲۹۱ق) فراگرفت و فقه شافعی را نیز نزد حسن بن احمد بن یزید بن عیسی بن فضل بن بشار، ابو سعید اصطنخری (متوفای ۳۲۸ق) درس گرفت و در شام از ابراهیم بن یعقوب سعدی حافظ، ابو اسحاق جوزجانی (متوفای ۲۵۹ق) حدیث اخذ کرد، چنان که علم حروف را از عباس بن ولید بن مزید عذری، ابوالفضل بیروتی (متوفای ۲۷۰ق) فراگرفت و در مصر از یونس بن عبدالاعلی، ابوموسی صدفی مصری (متوفای ۲۶۴ق) علم قرائت را فراگرفت، چنان که از سعد بن عبدالله بن عبدالحکم، ابو عمر فقیه مالکی (متوفای ۲۶۸ق)، فقه مالک را درس گرفت و نیز فقه شافعی را از ربیع بن سلیمان بن عبد الجبار بن کامل، ابو محمد از موالی بنی مراد (متوفای ۲۷۰ق) اخذ نمود.

ملاحظه می شود که اکثر اساتید طبری از محدثان، فقیهان، قاریان، لغت دانان و نحویانی هستند که در تشکیل شخصیت علمی وی تأثیر به سزایی داشته و از فرهنگ بالای او پشتیبانی کرده اند، لذا طبری توانست یکی از بزرگان عصر خود گردد و ریاست مرکز مهمی را میان آنان به عهده گیرد. وی از برجسته ترین علمای عراق، مصر و شام کسب علم و فیض نموده و تلاش می کرد از مذاهب گوناگون فقهی عصرش اطلاع حاصل کند. البته اساتید وی در باب اخبار و تاریخ، کمتر متخصص و یا مشهور

بودند، اما اکثر آنان به خصوص از علمای علوم دینی به شمار می آمدند. ظاهراً تلاش اصلی طبری روی جنبه های دینی بود و تحقیقات تاریخی وی در واقع تکمیل کننده آن بوده است.

۳) ویژگی های اخلاقی

طبری یکی از زاهدترین و امین ترین علما محسوب شده و «از دنیا و اهلش روگردان بوده و خود را بالاتر از آن می دانست که ذلیل دنیا گردد»^(۱۴) و در راه خدا و حقیقت، از سرزنش احدی نمی هراسید. در حالی که در این راه «از افراد نادان، حسود و بی دین آزارها و زشتی ها دید».^(۱۵) طبری برای کسب مال و تحصیل رزق هرگز بر در آستان خلفا و امیران و وزیران زانو نزد، حتی می گوید: «هزینه ارسالی پدرم تا مدتی به تأخیر افتاد، لذا برای تهیه غذا ناچار شدم جیب های پیراهنم را بفروشم».^(۱۶) در منابع تاریخی آمده است: وی هدایای مکتفی خلیفه عباسی (متوفای ۲۹۵ق) و وزیرش عباس بن حسن بن ایوب جرجائی یا مادرانی (متوفای ۲۹۶ق) و نیز هدایای والی شهر موصل ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بن حمدون ثعلبی عدوی (متوفای ۳۱۷ق) را رد کرد و نپذیرفت. چنان که منصب قضا و رد مظالم را نیز در عصر مقتدر عباسی (متوفای ۳۲۰ق) به عهده نگرفت.^(۱۷)

۴) اوضاع اجتماعی

دوره ای که طبری در آن می زیست مملو از اختلافات مذهبی و آشوب های سیاسی بود، که انگ زدن و متهم کردن افراد به بدعت یا تشیع، سکه رایج آن عصر بود. خصوصاً در میان علمای همطرازی که نظریه های مختلف علمی داشتند. حنابله آن عصر طبری را متهم به تشیع نموده بودند، چرا که وی در کتاب اختلاف الفقهاء از ذکر نام احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ق) به عنوان یک فقیه، خودداری نموده و او را تنها یک محدث محسوب کرده بود. این امر به دشمنی حنابله و تعصب آنان علیه طبری منجر شد. هم چنین رد کردن «حدیث جلوس»، اوضاع را وخیم تر کرد، زیرا حنابله درباره این آیه قرآن که «ای پیامبر پاره ای از شب را به عبادت برخیز، امید است که خدا تو را

به مقام پسندیده‌ای برانگیزاند»^(۱۸) عقیده داشتند که خداوند در روز قیامت به پاداش شب‌زنده‌داری و عبادت پیامبر ﷺ همراه او بر عرش می‌نشیند. اما وقتی دیدند طبری این حدیث را رد کرده‌است، او را به رافضی‌گری متهم کرده و مردم را علیه او تحریک نمودند، و حتی در مسجد به طرف او شیشه‌های جوهر پرتاب کردند^(۱۹)؛ به‌ویژه این که تعداد حنابله بغداد در این دوره به هزاران می‌رسید، زیرا مردم به خاطر موضع‌گیری ابن حنبل دربارهٔ خلق قرآن، در زمان مأمون (متوفای ۲۱۸ق) و معتصم عباسی (متوفای ۲۲۷ق) اغلب به مذهب وی گرویده بودند.

حنابله خانه طبری را سنگ باران کرده و از ورود شاگردانش به داخل خانه جلوگیری نمودند، به طوری که «نازوک، صاحب شرطه وقت، با ده‌ها هزار سرباز به محافظت از طبری در برابر مردم پرداختند»^(۲۰) اما «حنابله در حق او ظلم کردند»^(۲۱) و طبری در خانه‌اش خلوت گزید و برای آنان کتابی به نام الاعتذار نگاشت تا مذهب احمد حنبل و عقاید وی را توضیح داده و تمایل خود را به ابن حنبل ابراز نماید که در همان کتاب از کسانی که وی را متهم کرده و عقیده دیگری را به او نسبت می‌دهند، به شدت انتقاد کرده‌است.

البته جدال‌های فقهی طبری با استادش داود بن علی بن خلف اصبهانی، ابوسلیمان، ملقب به ظاهری (متوفای ۲۷۰ق) در متهم شدن وی به رافضی‌گری سهیم بوده‌است، زیرا طبری کتابی به نام الرد علی ذی الأسفار نگاشت و در آن اجتهاد و تفسیرهای استادش را دربارهٔ عقاید اسلامی، مورد انتقاد قرار داد. به دنبال این عمل، فرزند «ظاهری» یعنی محمد بن داود، کتابی مشابه، به نام الانتصار من محمد بن جریر نگاشت تا مواضع پدرش را تقویت و پشتیبانی نماید. وی در این کتاب، طبری را به رافضی‌گری و ارتکاب اعمال زشت متهم نمود. مردم عوام نیز این حرف‌ها را از او گرفته و آن را دائماً دهان به دهان تکرار می‌کردند.

عامل دیگری که اتهام رافضی‌گری طبری را تقویت کرد تصحیح حدیث غدیر خم^(۲۲) توسط وی بود. دشمنان او از همین موضوع بهره‌برداری کرده و اقدام به

وارد کردن اتهامات علیه او نمودند، به طوری که او را رسوای شهر نموده و به عقاید وی ناسزا می‌گفتند. ابن حجر (متوفای ۸۵۲ق) در این باره تأکید می‌کند که «وی را متهم به تشیع کردند چون حدیث غدیر خم را صحیح دانسته بود»^(۲۳) در حالی که طبری در این حدیث نظری مخالف با شیعه نیز داشت.

به نظر می‌رسد خلط و اشتباه اسمی بین امام طبری با محمد بن جریر بن رستم طبری (متوفای ۳۱۰ق) که امامی و رافضی بود، نقش مهمی در پخش شدن این اتهامات داشت. برخی از بررسی‌های جدید علل دیگری را برای متهم شدن طبری به تشیع افزوده‌اند، از قبیل این که: وی اساساً دارای مذهبی مستقل و جداگانه بود و از هیچ یک از مذاهب معروف فقهی پیروی نمی‌کرد، علاوه بر این که وی از اهالی شهری بود که معروف به تشیع بودند، و نیز نزد استادانی همچون محمد بن حمید رازی (متوفای ۲۳۰ق) که خود متهم به رافضی‌گری بوده، شاگردی کرده‌است و هم‌چنین در تفسیر خود به اشعار شاعر شیعه، کمیت بن زید (متوفای ۱۲۶ق) استناد نموده‌است.^(۲۴) اما این اسباب و علل به خاطر ضعف مستندات آن‌ها نمی‌تواند دلیل علمی شایسته‌ای برای اثبات تشیع طبری محسوب شود؛ خصوصاً آن که مقایسه نظریات اساسی شیعه با آنچه طبری در تألیفات خود آورده، حاکی از تفاوت بسیار زیادی بین افکار وی و افکار شیعه است.

(۵) تاریخ وفات

طبری در ۲۳، ۲۶ یا ۲۸ شوال سال ۳۱۰ق وفات یافت و «از ترس مردم، وی را شبانه در بغداد دفن کردند، چون متهم به تشیع بود... و هیچ کس را هم خبر نکردند»^(۲۵) و گفته شده است وی در روز روشن دفن گردید^(۲۶) و جمعیت بسیار زیادی که تعداد آن‌ها را تنها خدا می‌داند، برای مراسم تشییع او جمع شدند و به مدت چندین ماه، شب و روز بر قبرش نماز خوانده می‌شد.^(۲۷) ولی اطلاعات دیگری اشاره می‌کند که وی در سال ۳۱۱ یا ۳۱۶ق وفات یافت.

۶) شهرت

ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ق) روایتی را نقل می‌کند که نشان‌دهنده شهرت طبری، خصوصاً به عنوان یک مورخ می‌باشد و می‌گوید:

در مصر در قَرافة صغرا* در دامنه تپه المَقَطَّم قبری را دیدم که مردم زیارت می‌کردند و نزد

سرش سنگی بود که بر آن نوشته بود: این قبر این جریر طبری است و مردم می‌گفتند که وی صاحب

تاریخ است. در حالی که این مطلب صحیح نیست زیرا طبری در بغداد وفات یافته است... (۲۸)

بسیاری از پیشوایان حدیث و فقه و ادبیات و تاریخ، مقام علمی، علو فرهنگی، سلامت دینی، تقوا، قوت اخلاص، صداقت و جلالت مقام و فضل طبری را ستوده‌اند. او «علامه دوران، پیشوای عصر و فقیه زمان خود... در جمیع علوم از جمله علم قرآن، نحو، شعر، لغت و فقه بوده است»^(۲۹) و «یکی از پیشوایان علما محسوب گردیده و به قول و گفته او حکم شده و به خاطر معرفت و فضلش به رأی او رجوع می‌شد. وی آن‌چنان به جمع‌آوری علوم پرداخته که در عصر خود هم‌تابی نداشته است. او حافظ و آشنای به قرآن، تیزبین در معانی، فقیه در احکام قرآن، دانشمند سنن و طرق آن، صحیح و سقیم آن، ناسخ و منسوخ آن، آگاه از اقوال صحابه، تابعین و مخالفین تابعین در احکام و مسائل حلال و حرام و بالأخره آگاه از حوادث اجتماع و اخبار آن بوده است»^(۳۰) وی «محدث، فقیه و قاری معروف و مشهوری بود»^(۳۱) او را چنین توصیف کرده‌اند: «از نظر فهم، توجه به علم و پژوهش علمی، برترین کسی است که تا به حال دیده‌ایم». وی «از برجسته‌ترین پیشوایان تفسیر، فقه و تاریخ است»^(۳۲) و از «مجتهدینی است که از احدی تقلید نکرده است»^(۳۳) و به عنوان «فقیه دوران»^(۳۴)، «موثق، راستگو، حافظ قرآن، بزرگ در تفسیر، پیشوای در فقه و اجماع و اختلافات، علامه در تاریخ و حوادث اجتماع، آگاه از قرائات قرآن، لغت و غیره»^(۳۵) محسوب شده است.

در پایان، شاگردش عبدالعزیز بن محمد طبری منزلت و فرهنگ استادش را چنین

* قَرافة صغرا نام گورستانی است.

خلاصه می کند:

وی مانند قاری ای بود که گویا جز قرآن چیزی نمی شناسد، و مانند محدثی بود که گویا جز حدیث نمی داند و مانند فقیهی بود که گویا جز فقه نمی فهمد و مانند نحوی ای بود که گویا جز نحو نمی داند و مانند ریاضی دانی بود که گویا جز حساب چیزی نمی شناسد. وی اهل عبادت و جامع علوم بود و هرگاه کتاب‌هایش را با کتاب‌های دیگران مقایسه کنی، کتاب‌های او را برتر و بالاتر خواهی یافت. (۳۶)

۷) تألیفات

طبری ۴۶ کتاب در علوم مختلف مانند: تفسیر، حدیث، قرائات، فقه و تاریخ، تألیف نموده است و گفته شده: «چهل سال درنگ نموده و هر روز چهل ورق می نوشته است» (۳۷) و گفته اند:

گروهی از شاگردان طبری، روزهای عمر او را از زمان بلوغ تا وقت وفات که ۸۶ ساله بود، محاسبه نموده و سپس آن را بر ورق‌های تألیفاتش تقسیم کردند و به این نتیجه رسیدند که وی در هر روز چهارده ورق مطلب نوشته است. این توفیق برای هرکسی میسر نمی شود، مگر به لطف و عنایت الهی. (۳۸)

طبعاً دانش‌هایی که طبری در آن‌ها مهارت یافته یا تألیف کرده تأثیر به‌سزایی بر تفسیر و تاریخ وی داشته‌اند. کتاب تاریخ الرسل و الملوک نمایان‌گر ترقی و اوج تاریخ‌نگاری مسلمین در دوره سازندگی است. مسعودی (متوفای ۳۴۵ق) در این باره می گوید:

تاریخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری که در میان تألیفاتش می درخشد، و حجیم‌تر از تألیفات و کتاب‌های دیگر وی است، حاوی انواع خیرها، آثار متنوع و علوم گوناگون بوده و کتابش پرفایده و حاصل آن سودمند است و چرا نباشد؟! در حالی که مؤلف آن فقیه عصر خود و عابد دوران خویش است. (۳۹)

یا قوت حموی نیز درباره کتاب تاریخ طبری می گوید: «این کتاب از نظر فضل و هوش یکی از کتاب‌های منحصر به فرد در دنیا است که جامع بسیاری از علوم مربوط

به دین و دنیا می‌باشد».^(۴۰) ابن خلکان (متوفای ۶۸۱ق) نیز تاریخ طبری را «صحیح‌ترین و مستدل‌ترین کتاب تاریخ» می‌داند.^(۴۱)

طبری از سال ۲۹۰ق شروع به نوشتن تاریخ خود کرد و در سال ۳۰۳ق تألیف آن را به پایان برد ولی در اواخر سال ۳۰۲ق از نوشتن کتاب دست کشید و «به اصحابش گفت: آیا می‌خواهید تاریخی درباره دنیا از زمان آدم تا الان بنویسیم؟! گفتند: چقدر می‌شود؟ طبری گفت: تقریباً سی هزار ورق. گفتند: این که عمر آدمی را قبل از به پایان رسیدن نابود می‌کند. طبری گفت: «انالله و انا الیه راجعون». عجب مصیبتی است! همت‌ها مرده‌اند! آن‌گاه تاریخش را تقریباً در سه هزار ورق خلاصه کرد».^(۴۲)

کتاب تاریخ الرسل و الملوک از دو قسم تشکیل می‌شود:

بخش اول درباره حوادث پیش از اسلام است که از آغاز آفرینش تا بعثت پیامبر ﷺ را بدین قرار در بر می‌گیرد: آغاز خلقت، هبوط آدم و حواء و ابلیس، قصه قایل و هابیل، شرح حال انبیا از قبیل: نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، ایوب، شعیب، یعقوب، موسی، الیاس، داود، سلیمان، صالح، یونس، عیسی و محمد ﷺ قبل از هجرت. سپس به تاریخ‌نگاری امت‌ها به قرار زیر پرداخته است: نخستین دوران فارسیان از منوچهر تا کسرا پرویز، حادثه ذی قار، یزدگرد پسر شهریار، ساسانیان (بخش عظیمی از کتاب درباره فارسیان است، زیرا وی به تألیفات راویان درباره روابط اعراب و فارسیان نزدیک بوده است)، اخبار بنی اسرائیل، پادشاهان روم از زمان مسیحیت، ذکر فهرستی حاوی نام شاهان و مدت حکومتشان، اخبار عاد، ثمود، طسم و جدیس و جرهم، شاهان یمن مثل تُبَعُّع‌ها و دیگران، داستان جزیه اُبرش با «زباء» ملکه معروف، اخبار مندرها و غسان‌ها، و بالأخره ذکر اجداد پیامبر ﷺ و بخشی از سیره وی پیش از بعثت.

اما بخش دوم کتاب منحصراً درباره اسلام و مسلمانان است که شامل سیره و تاریخ خلفا تا سال ۳۰۲ق می‌باشد. این بخش از کتاب را می‌توان به سه جزء تقسیم کرد: الف - عصر پیامبر و خلفای راشدین؛ ب - دولت عربی در عصر امویان و ج - دولت عربی

در عصر عباسیان.

هدف طبری از تألیف تاریخش این بوده است که وحدت رسالت پیامبران و اهمیت تجارب و آگاهی‌های به هم پیوسته امت اسلامی را نشان دهد. طبعاً این تجارب در رفتار امت، چه در حالت اتحاد و چه در حالت اختلاف، نقش بسیار مهمی دارد، زیرا همین تجارب و آگاهی‌ها است که رویدادهای تاریخی یک امت را تبیین می‌کند.

طبری در نوشته‌های خود به انسان و فعالیت‌های او اهمیت زیادی داده، چون این انسان است که حرکت تاریخ را می‌سازد. وی در مقدمه تاریخش می‌گوید:

من در این کتاب از مطالب زیر سخن خواهم گفت: شاهان هر زمان از آغاز آفرینش انسان‌ها تا زمان فنای آن‌ها که خبرشان به ما رسیده است، شاهانی که مورد لطف الهی قرار گرفته و سپاسگزار بوده‌اند، رسولان الهی، شاهان مسلط، یا جانشینان آنان، شاهانی که خدا در همین دنیا به فضل و نعمت‌های آنان افزوده است، و کسانی که خدا نعمت‌های خود را ذخیره آخرتشان قرار داده است، و آنانی که کفران نعمت کرده و خدا نیز آنان را از نعمت محروم گردانده و آنان را دچار مصیبت کرده است، و آنانی که کفران نعمت کرده و خدا آنان را دچار استدراج نموده و تا زمان مرگ و هلاکشان آنان را نعمت‌گیر نموده است. همه این افراد را همراه با حوادث زمانشان ذکر خواهیم کرد. (۴۳)

وی در مقدمه تفسیرش می‌گوید:

ما برای شرح تأویلات قرآن و بیان معانی آن - ان شاء الله - کتابی جامع خواهیم نگاش که شامل اطلاعات مورد نیاز قرآنی بوده و از مطالب کتاب‌های دیگر کفایت کند و در همه این موارد به ذکر براهینی که امت بر آن اختلاف نظر دارند و نیز اختلاف آنان خواهیم پرداخت. (۴۴)

با این حساب باید گفت طبری خواسته است تاریخ او تکمیل‌کننده تفسیرش باشد.

ب - مستندات و روایان

طبری در طرح حوادث فتنه به هفت منبع اساسی تکیه کرده است:

(۱) محمد بن مسلم بن شهاب زهري (متوفای ۲۴ ق)

طبری از او چهارده روایت اخذ کرده است که دو روایت دربارهٔ فتنه در زمان خود عثمان و پنج روایت مربوط به کشمکش بین اردوگاه علی ع و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و نیز هفت روایت از درگیری بین دو اردوگاه علی ع و معاویه سخن می‌گوید. این روایات، دارای دو آیه، دو حدیث نبوی، دو خطبه، یک نامه و سه بیت شعر است و همهٔ آن‌ها مختصر و دارای موضوعی واحدند. دیدگاه اساسی طبری دربارهٔ حوادث فتنه، در روایات سیف بن عمر و ابومخنف تجسم پیدا می‌کند. اما با این همه، وی از خلال روایات زهري، اطلاعات پراکنده‌ای را اخذ نموده تا بتواند دیدگاه اهل مدینه را نیز در برابر حوادث فتنه منعکس سازد و با این عمل خواسته است برداشت دیگری را از حوادث فتنه ارائه دهد که ممکن است مؤید یا مخالف همان دیدگاه اساسی خود وی باشد.

روشن است که این روایات از مواضع عثمان و علی ع دفاع کرده و به شکل معتدلی، عایشه، طلحه، زبیر، محمد ابی بکر و بالأخره محمد بن ابی حذیفه را به خاطر نقشی که در ایجاد فتنه داشته‌اند، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

طبری روایات زهري را از تألیفات واقدی (متوفای ۲۰۷ ق) یا از طریق احمد بن زهیر بن حرب بن شداد نسائی (متوفای ۲۷۹ ق) و عبدالله بن احمد بن شویبه مروزی یا از طرق ناشناخته مثل «کسی که خود از زهري شنیده بود، آن را برای من نقل کرد»^(۴۵) به دست آورده است.

(۲) عوانة بن حکم (متوفای ۱۴۷ ق)

طبری نه روایت از او اخذ کرده است که یکی از آن‌ها دربارهٔ کشمکش‌های میان اردوگاه علی ع و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر و هشت روایت مربوط به درگیری میان اردوگاه علی ع و معاویه است. این روایات، در برگیرندهٔ یک خطبه، یک نامه و سه بیت شعر است، که همگی مختصرند و دربارهٔ موضوع واحدی سخن می‌گویند. طبری در خلال روایات عوانه، اطلاعات پراکنده‌ای از حوادث فتنه ارائه داده که

مربوط به درگیری میان علی علیه السلام و معاویه است، و کاملاً چنین به نظر می‌رسد که وی از روی این گزیده‌ها می‌خواهد دیدگاه‌های دیگری را ارائه دهد که با نظریه ابومخنف مخالف است و در واقع می‌خواهد به حوادث فتنه صورت متعادل‌تری بخشد. طبری روایات عوانه را درباره تحولات فتنه در زمان خود عثمان و نیز درگیری بین اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر، نادیده گرفته است، زیرا برای تجسم بخشیدن به دیدگاه اساسی خویش نسبت به این حوادث، به روایات سیف بن عمر تکیه بیشتری کرده است.

طبری روایات عوانه را از تألیفات هشام بن کلبی (متوفای ۲۰۴ق)، یا از طریق مدائنی (متوفای ۲۲۵ق) به واسطه شاگردش عمر بن شبه (متوفای ۲۶۲ق) و یا از طریق زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی کوفی (متوفای ۲۸۳ق) به دست آورده است.

۳) ابومخنف، لوط بن یحیی (متوفای ۱۵۷ق)

طبری از وی ۱۲۵ روایت اخذ کرده است که نه روایت درباره درگیری بین اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر و ۱۱۶ روایت مربوط به کشمکش‌های میان دو اردوگاه علی علیه السلام و معاویه است. این روایات ۲۱ آیه قرآن، چهارده حدیث نبوی، ۴۲ نامه، ۴۷ خطبه، یک مدرک تاریخی و ۱۰۱ بیت شعر در بردارند. همگی آن‌ها طولانی بوده و درباره موضوع واحدی سخن می‌گویند، به جز نه روایت که از چند روایت ترکیب شده و درباره موضوعات گوناگونی هستند.

طبری هنگام بررسی تحولات فتنه، به شکل متفاوتی به روایات ابومخنف استناد می‌کند. وی در مورد وقوع فتنه در زمان خود عثمان، هیچ روایتی از ابومخنف نیاورده در حالی که ابومخنف کتابی به نام الشوری و مقتل عثمان تألیف نموده است. هم‌چنین روایات ابومخنف که درباره درگیری بین اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر بحث می‌کند بسیار اندک و بی‌ارتباط است. در حالی که وی کتابی درباره جنگ جمل تألیف کرده است. ظاهراً طبری در حوادث این دوره، به طور اساسی به روایات

سیف بن عمر اعتماد کرده تا نظر خاص خودش را از این حوادث منعکس سازد، چرا که روایات ابومخنف درباره درگیری بین دو اردوگاه علی عَلِيٌّ و معاویه توانسته است چهره روشن و هماهنگی را از قضایا نمایان سازد و طبری نیز به طور اساسی بعد از اتمام نگارش جنگ جمل مستقیماً به ابومخنف رجوع کرده و به وی استناد می‌کند تا باز هم به این وسیله بتواند دیدگاه خاص خویش را درباره این حوادث نشان دهد. در این میان، روایات عوانه بن حکم، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی، اشکال و آرای دیگری را نشان می‌دهند. طبری درباره علت عدم استناد به برخی از روایات ابومخنف، چنین استدلال می‌کند:

... بین محمد بن ابی بکر و معاویه در زمانی که والی شد مکاتباتی در جریان بود که من ذکر آن‌ها

را ناشایست می‌دانم. چون مطالبی را در بردارده که عموم مردم تحمل شنیدنش را ندارند. ^(۴۶)

البته گفتنی است بررسی روایات ابومخنف درباره فتنه عثمان، حاکی از تمایل آشکار او به علویان است، زیرا وی از سیاست علی عَلِيٌّ و منزلت دفاع کرده و مخالفین وی را به شدت محکوم نموده، و عایشه و طلحه و زبیر و معاویه را مورد حمله قرار داده است و بلکه اساساً از امویان و سیاستشان انتقاد کرده و عیوب آنان را بر ملا ساخته است. طبری روایات ابومخنف را از تألیفاتش یا از کتاب‌های هشام کلبی و یا از مدائنی به واسطه عمر بن شبه به دست آورده است.

۴) سیف بن عمر (متوفای ۱۸۰ ق) ^(۴۷)

ذهبی (متوفای ۷۴۸ ق) درباره وی می‌گوید: «از اخباریان آگاه بود» ^(۴۸) و ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ ق) وی را «پیشوای در علم تاریخ» ^(۴۹) محسوب کرده است. ابن حجر (متوفای ۸۵۲ ق) نیز وی را «رکن در علم تاریخ» ^(۵۰) دانسته است. سیف از گروه بسیاری از صاحبان غزوات و اخباریان که نزدیک به منابع اخبار یا مطلع از آن‌ها بوده‌اند، روایت می‌کند. معروف است که وی از تاریخ اسلام اطلاع گسترده‌ای داشته است و از صاحبان سیره‌ها، وقایع و تألیفات محسوب می‌گردد. محدثان، سیف را در باب احادیث، ضعیف دانسته و روایاتش را «متروک» ^(۵۱) و «ساقط» ^(۵۲) محسوب

کرده‌اند و می‌گویند روایات وی «چیزی نیست»^(۵۳) و روایات وی را در ضعف، به روایات واقدی شبیه می‌دانند^(۵۴)، و تأکید کرده‌اند که اگر چه برخی از احادیث وی معروف است اما اکثر آن‌ها ناشناخته و به ضعف نزدیک‌ترند تا صدق.^(۵۵)

محدثان سیف را صریحاً متهم به جعل حدیث نموده^(۵۶) و ابن حبان (متوفای ۳۵۴ق) وی را «بی‌دین» می‌خواند.^(۵۷) اما ابن حجر این اتهام را تأیید نکرده و گوید: «ابن حبان درباره سیف زشت‌گویی کرده است».^(۵۸) لازم به ذکر است که سخن گفتن درباره سیف به عنوان یک محدث با سخن گفتن درباره وی به عنوان یک مورخ، بسیار متفاوت است؛ او در اخبار خود احترام زیادی برای صحابه قائل بوده و توجه به وحدت کلمه مسلمانان داشته است. البته برخی از بررسی‌های جدید اشاره دارند که وی به روایات تاریخی خود در باب موضوعاتی مثل رده، فتوح و نقش عبدالله بن سبا در ایجاد فتنه، اعتقاد و اطمینان کاملی نداشت و همین نکته‌ها موجب متهم شدن وی به جعل حدیث و تحریف تاریخ گردید.^(۵۹)

سیف در روایات خویش، دیدگاه عراقیان را در باب حوادث فتنه عثمان ارائه داده است و به‌طور عمومی و آشکار از عراق و به‌ویژه کوفه، خصوصاً در خلال بحث از فتوحات مسلمین چه در عراق و چه در سوریه، جانبداری کرده است. هم‌چنین روایات وی تجلیل از قبیله تمیم را منعکس ساخته، و نقش مردان و رهبران قهرمان آن را در حوادث اسلامی برجسته نموده است که در مقدمه آن جنگ‌های مهم عراق مثل جسر، بویب در سال ۱۳ق، قادسیه در سال ۱۴ق، جولولاء در سال ۱۶ق قرار دارد. این اتهام، یعنی جانبداری از عراقیان، گرچه تا اندازه‌ای درست است، اما به شدت یا وسعتی که بررسی‌های جدید تصور کرده‌اند، نیست.

سیف، نقش فرمانده قبیله تمیم، قعقاع بن عمرو را در فتنه عثمان به‌خوبی نشان می‌دهد، که چگونه تلاش کرده تا وحدت مسلمین حفظ شود، و سعی کرده از خلافت عثمان حمایت کند و مردم را از شورش علیه او برحذر دارد. هم‌چنین توضیح داده است که قعقاع از علی رضی الله عنه پشتیبانی کرده و نزد طرف‌های درگیر جنگ جمل، از احترام

خاصی برخوردار بوده است، به طوری که آنان برای اداره کردن مذاکرات صلح، به وی اعتماد کرده اند.

هم چنین سیف از حماسه های قهرمانانه قعقاع در جنگ جمل، سعی او بر حفظ سلامت عایشه و منزلت وی نزد عایشه سخن گفته است. منابع، درباره روابط سیف با دولت امویان یا عباسیان مطلبی نگفته اند، به جز این که سلیمان بن هشام بن عبدالملک، والی رقه، در سال ۱۲۰ ق سیف را همراه قاضی شهر «زها» زید بن ابی انیسه به دربار خود فراخواند، زیرا می خواست توضیحاتی را درباره طلاق دادن همسرش از آنان جو یا شود.

سیف به خاطر بیان دقیق خود درباره حوادث فتنه، آن هم به شکل مرتبط و مفصل، متمایز از دیگران است. شیوه بیانش از ویژگی توصیف، تبیین و حیات برخوردار است، اما به خاطر بی نظمی در ثبت زمان حوادث و تناقض برخی از روایاتش مورد انتقاد قرار گرفته است، لیکن مسئولیت این امر را نمی توان به عهده او گذاشت چون وی سعی می کرد اخبار را به همان نحوی که گردآوری کرده، ارائه دهد. بدین ترتیب چه بسا همین بی نظمی در تعیین زمان، دلالت بر بی غرضی، صداقت و دقت او داشته باشد. سیف به ذکر اسناد توجه نموده و آنها را به کار گرفته است. وی پس از آن که روایات مختلف با مضمون واحد را درهم ادغام می نماید، احیاناً پاره ای از آن روایات را عرضه می کند. قابل توجه است که وی در روایات خود از استناد جمعی استفاده زیادی کرده است، چنان که به استشهاد از آیات قرآنی و ایراد اشعار و خطبه ها در روایات خویش پرداخته است.

سیف دو تألیف به نام های «الفتوح الکبیر و الردة» و «الجمل و مسیر عایشه و علی» دارد. گویا کتاب دیگری هم درباره فتنه یا یوم الدار و یا کشته شدن عثمان داشته باشد و یا شاید عنوان کتاب دومش به طور کامل چنین بوده «کتاب الفتنه و الجمل و مسیر عایشه و علی».

طبری درباره حوادث فتنه در زمان خود عثمان، از این کتاب، اخبار بسیاری را نقل

کرده است که ممکن نیست سیف آن‌ها را در ضمن جنگ جمل تألیف کرده باشد و نیز امکان ندارد بگوییم روایات فتنه در زمان خود عثمان، بخش اول از کتاب دومش را تشکیل می‌داده است، زیرا تفصیلات فتنه در زمان خود عثمان با حوادث جنگ جمل، مرتبط است. طبری در موارد بسیاری به روایات سیف استناد می‌کند، زیرا ۷۴۶ روایت از وی اخذ کرده است که از اخبار سال ۱۰ ق (سالی که مسیلمه کذاب در آن سال ادعای نبوت کرد) تا حوادث سال ۳۶ ق را (که در آن علی علیه السلام برای دعوت معاویه به اطاعت، جریر بن عبدالله بجلی را به سوی وی فرستاد) شامل می‌شود، و دیگر پس از آن هیچ روایتی از او نقل نمی‌کند.

طبری در حادثه رده منحصراً به روایات سیف رجوع می‌کند، در حالی که مورخان دیگری مثل واقدی و مدائنی وجود داشتند، که به داشتن اطلاعات وسیع درباره اخبار رده معروف بوده و حتی هر یک از آن دو کتابی درباره آن نوشته‌اند. هم‌چنین درباره حوادث و فتوحاتی که در دوران خلفای راشدین رخ داده، روایات سیف را ترجیح داده است. بدین سان طبری روایات سیف را از روایات ابومخنف، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی نیز برتر می‌داند. اما چرا طبری بر روایات سیف به این حد اعتماد می‌کند؟ به طوری که در تاریخ خود درباره حوادث سال ۱۰ - ۳۶ ق به جز چند روایت کوتاه، از روایات سیف استفاده کرده است، آن‌چنان که گویا کتاب تاریخ وی انعکاس کتاب‌های سیف است. آیا این موضوع به شهرت سیف و اطلاع وسیع او از تاریخ اسلام مربوط می‌شود؟ یا به این که وی از اخباریان قدیمی است که چهره دقیق و زنده حادثه را به تصویر کشیده‌اند؟ یا آن که طبری به روایات غیر سیف همچون امثال واقدی اطمینان کامل نداشته است؟

اسباب فوق‌گرفته تأثیر و اهمیت زیادی در انتخاب و ترجیح روایات سیف توسط طبری داشته‌اند، اما هیچ‌یک سبب اصلی نیستند، بلکه اتفاق نظر طبری و سیف در تفسیر حوادث صدر اسلام و سعی مشترک آنان در اظهار این حوادث و عنایت به آن و روشن کردن آن‌ها می‌تواند نقش اساسی در ترجیح طبری داشته باشد. بدین

ترتیب طبری به روایات سیف به چشم یک منبع دست اول نگاه می‌کند که درباره این دوره مهم از تاریخ اسلامی به او اطمینان خاطر داده و نتایج حوادث آن را برایش خلاصه می‌کند. در حالی که از روایات منابع دیگر از قبیل: زهری، عوانه، ابومخنف، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی به عنوان عوامل تکمیلی بهره می‌جوید. طبری خود به این امر اشاره می‌کند که «و اما غیر از سیف برخی گفته‌اند که...»^(۶۰) و «اما سیف پس چنین روایت کرده است که...»^(۶۱) اگر طبری به روایات سیف درباره فتنه عثمان اعتماد می‌کند به خاطر آن است که این روایات دیدگاه طبری را نمایان می‌سازند.

سیف، آشوب شهرها را برای کشتن عثمان، فقط به خاطر کسب منافع دنیوی دانسته و از مواضع برخی صحابه مثل محمد بن ابی بکر، عمار یاسر و محمد بن ابی حذیفه انتقاد کرده و مسئولیت تحریک مردم علیه خلیفه را به عهده آنان گذاشته است. وی تا حدی سعی می‌کند که نشان دهد صحابه‌ای مثل عایشه و طلحه و زبیر که به خونخواهی عثمان شورش نموده‌اند، مستحق سرزنش نبوده و از تهمت دست کشیدن از یاری عثمان مبرا بوده‌اند. چنان‌که اهل مدینه را در سکوت کردن نسبت به آنچه در شهرشان واقع شده است، مستحق سرزنش نمی‌داند.

سیف به شکل نمادین به پشتیبانی مردم از بیعت علی عَلِيٍّ اشاره می‌کند و تأکید می‌نماید که ریشه فتنه، مردم فرومایه و مهاجران جدید در شهرها بوده‌اند در حالی که انسان‌های واقعاً شریف در کنار حاکمیت ایستادند. وی هم‌چنین خاطر نشان می‌سازد که عایشه و علی عَلِيٍّ به پی‌گیری قاتلان عثمان و گرفتن انتقام او علاقه‌مند بوده‌اند تا وحدت و نظم به اجتماع اسلامی برگردانده شود، و طرفداران عبدالله بن سبا را مسئول مستقیم جنگ جمل، کشتگان و زخمیان آن می‌داند در حالی که صحابه را از مسئولیت این کشمکش خونبار تبرئه می‌کند.

طبری از سیف ۱۸۴ روایت اخذ کرده است که ۹۷ روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و ۸۲ روایت درباره درگیری میان اردوگاه علی عَلِيٍّ و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است. این روایات ۱۶ آیه قرآن، شش حدیث نبوی، دوازده نامه، ۲۴

خطبه، یک مدرک تاریخی و ۱۳۱ بیت شعر در بردارند و همگی آن‌ها دارای اختصار بوده و درباره موضوع واحدی سخن می‌گویند، به جز هفده روایت که حاوی موضوعات گوناگون‌اند. طبری همه روایات سیف را درباره فتنه، از مکاتبات خود با استادش سرّی بن یحیی (متوفای ۲۷۴ق) با این استناد که «سرّی برای من چنین نوشته است» اخذ کرده، به جز دو روایت که یکی از آن‌دو را از نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ق) به طور مستقیم نقل نموده (و چه بسا به کتاب الجمل وی رجوع کرده باشد) و روایت دیگر را از مکاتباتش با علی بن احمد بن حسین عجللی به دست آورده است.

(۵) هشام بن محمد بن سائب کلبی (متوفای ۲۰۴ق)

طبری از وی پنج روایت اخذ کرده که دو روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و سه روایت دیگر مربوط به کشمکش میان اردوگاه علی رضی الله عنه و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است. این روایات حاوی سه بیت شعر بوده و خیلی مختصرند و درباره موضوع واحدی سخن می‌گویند. روایات پراکنده‌ای که طبری از ابن کلبی اقتباس کرده است نشان می‌دهد که هدف اصلی طبری از ذکر روایات وی، تنها به دلیل آوردن دیدگاه‌های مختلف درباره فتنه عثمان بوده است و گرنه روایات ابن کلبی بر ساختار اساسی دیدگاه طبری از فتنه، تأثیری نداشته است.

روشن است که طبری روایات ابن کلبی را در تشریح فتنه ترجیح نداده و این در حالی است که ابن کلبی تألیفاتی دارد و در آن‌ها به حوادث این دوره می‌پردازد. بی‌اعتنایی طبری به ابن کلبی به خاطر زیاده روی وی در انتقاد از امویان و تأیید علویان و عباسیان و نیز به خاطر وجود منابع جامع‌تر و نزدیک‌تر به اخبار این حوادث مثل روایات ابومخنف، می‌باشد. هم‌چنین به سبب وجود روایات سیف بن عمر است که دیدگاه طبری را بهتر نشان می‌دهد. طبری روایات هشام بن کلبی را به طور مستقیم از تألیفاتش و یا به کمک واسطه‌ای ناشناس به دست آورده است که از او با عبارت «ابن کلبی از وی نقل کرده است» یاد می‌کند.

۶) محمد بن عمر بن واقدی؛ ابو عبدالله بن واقدی (متوفای ۲۰۷ق)

طبری از وی ۷۵ روایت اخذ کرده است که ۵۹ روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان، سه روایت درباره کشمکش‌های میان اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است و سیزده روایت آن از درگیری بین دو اردوگاه علی علیه السلام و معاویه سخن می‌گوید. این روایات، حاوی پانزده آیه قرآن، چهار حدیث نبوی، هفت بیت شعر، دو خطبه و پنج نامه است و همگی آن‌ها مختصر و حاوی موضوعات واحدند. طبری با انتقاد از روایات واقدی، نسبت به برخی از آن‌ها اظهار بی‌اعتمادی کرده و در صحت آن‌ها تردید می‌نماید؛ مثلاً می‌گوید: «اگر آن‌چه واقدی روایت کرده صحیح باشد...»^(۶۲)، و یا می‌گوید: «واقدی گمان کرده است».^(۶۳) حتی صریحاً از برخی روایات واقدی درباره فتنه اظهار نارضایتی می‌کند و می‌گوید: «واقدی درباره علت تظاهرات مصریان علیه عثمان و ساکن شدن آنان در ذ‌اخشب، امور زیادی را ذکر کرده است که برخی از آن‌ها قبلاً بیان شد و از برخی دیگر به خاطر زشتی و فضاحت آن صرف نظر کرده‌ام».^(۶۴)

روایات واقدی از نظر طبری توانسته است تصویر روشن و هماهنگی از فتنه در زمان خود عثمان ارائه دهد. اما روایات وی درباره جنگ جمل و جنگ صفین، هم اندک است و هم بی‌ارتباط، و با وجود آن‌که وی دو کتاب درباره جنگ جمل و صفین نگاشته است، اما نتوانسته تصویر روشنی از این حوادث ارائه دهد. سبب بی‌اعتنایی طبری به روایات وی ظاهراً آن است که طبری در منعکس کردن حوادث این دوره به روایات سیف بن عمر و ابومخنف اکتفا و استناد کرده است.

تمایلات علوی واقدی در روایاتش روشن است، زیرا هم در حوادث جنگ جمل و هم در جنگ صفین به تأیید علی علیه السلام پرداخته و به شدت از سیاست عثمان انتقاد می‌کند. به نظر طبری شدت این انتقادات در نزد بلاذری خیلی کمتر از واقدی است. طبری روایات واقدی را مستقیماً از تألیفاتش یا به واسطه محمد بن سعد (متوفای ۲۳۰ق) از طریق حارث بن محمد (متوفای ۲۴۸ق) یا به واسطه موسی بن یعقوب

به دست آورده است.

(۷) علی بن محمد مدائنی (متوفای ۲۲۵ق)

طبری از وی ۴۶ روایت اخذ کرده است که هشت روایت مربوط به فتنه در زمان خود عثمان و ۳۱ روایت در باره کشمکش‌های میان اردوگاه علی علیه السلام و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر است، هم‌چنین هفت روایت از درگیری بین دو اردوگاه علی علیه السلام و معاویه بحث می‌کند. همه آن‌ها مختصر و دارای موضوعات واحدند، به جز یک روایت که می‌توان گفت مشتمل بر موضوعات گوناگونی است.

طبری روایات پراکنده‌ای را درباره فتنه در زمان خود عثمان و جنگ جمل از مدائنی اقتباس کرده است، در حالی که مدائنی تألیفات دیگری نیز دارد که درباره این قضایا بحث می‌کند، از قبیل: مقتل عثمان، صفین، الغارات، الخوارج، النهروان، عبدالله بن عامر حصر می و الخونة لأمیر المؤمنین. اما طبری اعتنایی به آن‌ها نمی‌کند، چون علاوه بر وجود منابع جامع‌تر و نزدیک‌تر به حادثه، مثل روایات ابومخنف، به روایات سیف بن عمر نیز که نظریات وی را بیشتر منعکس می‌سازد، رجوع می‌کند. روایات مدائنی درباره کشمکش‌های بین اردوگاه علی علیه السلام و عایشه و طلحه و زبیر، توانسته است، ساختار نیمه مرتب‌تری ارائه دهد که طبری آن را در کنار مجموعه‌ای از برداشت‌های مختلف از سیف بن عمر به کار می‌گیرد. طبری همه روایات مدائنی را از تألیفات عمر بن شیبه (متوفای ۲۶۲ق) به دست آورده است.

ج - شیوه کار

طبری در خلال اسانید روایاتش درباره تحولات فتنه عثمان که مجموع آن‌ها بر ۵۴۷ روایت بالغ می‌شود، الفاظی را به کار برده است که بر شنیدن و مشافهه (مکالمه رودر رو) دلالت می‌کند، مثل: «نقل کرد برای من»^(۶۵)، «نقل کرد برای ما»^(۶۶)، «خبر داد به ما»^(۶۷)، «نقل شد برای من»^(۶۸) اما صحت اسانید و ارتباط زنجیره‌ای آن‌ها لزوماً بدین معنا نیست که وی حتماً این دسته از روایات را از طریق شنیدن یا مشافهه اخذ

کرده باشد، زیرا هر استاد مورخی ناگزیر از رجوع به یک منبع مدون است تا از آن حدیث نقل کند، و گرنه روایاتش اغلب مورد قبول واقع نخواهند شد. البته طبری روایات فتنه را از منابعی که در همین موضوع نگاشته شده نیز اخذ کرده است، مانند: «زیاد بن ایوب کتابی را برای من فراهم کرد»^(۶۹) یا آن روایات را از طریق مکاتباتش اقتباس کرده است، مثل «سری از شعیب و او از سیف برای من چنین نوشت که...»^(۷۰) هم چنین در اسانید روایاتش برای جلب اطمینان خاطر بیشتر، الفاظی را به کار می برد که حاکی از اقتباس مستقیم او از برخی تألیفات دوره های قبلی است، از قبیل: «ابومنخف گفته است»^(۷۱)، «هشام بن کلبی گفته است»^(۷۲)، «واقدی گفته است»^(۷۳)، «نصر بن مزاحم گفته است»^(۷۴)، «مدائنی گفته است»^(۷۵)، «زیاد بن عبدالله گفته است»^(۷۶) یا «هشام بن کلبی ذکر کرده است»^(۷۷)، «واقدی ذکر کرده است»^(۷۸)، «نصر بن مزاحم ذکر کرده است»^(۷۹) و بالأخره «مدائنی ذکر کرده است»^(۸۰).

طبری در بررسی حوادث فتنه عثمان، نسبت به ذکر اسناد بسیاری از اخبار و روایاتش کوشش بسیار کرده است و به نظر می رسد این عمل از یک قاعده اساسی سرچشمه می گیرد که وی آن را در مقدمه کتابش سرمشق خود قرار داده است، مبنی بر این که وی موضوعات تاریخی را با حفظ امانت از روی منابع آن ها نقل خواهد کرد بی آن که براهین عقلی و افکار مردم را در این گونه مسائل دخالت دهد، و این نیست مگر به خاطر این که وی سعی دارد همه آن چه درباره این حوادث گفته شده، یا دست کم بیشتر آن ها را جمع آوری کند و آن گاه حق مقایسه و استنباط را برای دیگران محفوظ نگه دارد که خود داوری کنند. «کسی که به این کتاب ما نظر می کند باید بداند که اعتماد من بر محتویات این کتاب بیشتر بر اساس اعتماد به راویان اخبار و آثار است، نه تکیه بر استدلال های عقلانی و افکار مردم، مگر در پاره ای از مسائل بسیار نادر»^(۸۱). خصوصاً این که موضوع فتنه از موضوعاتی است که اظهار نظر صریح درباره آن، به دلیل احساسات راویان، گرایش های سیاسی و تنوع نظریه ها و برداشت ها بسیار دشوار است.

با توجه به این که روایات به طور کلی از عوامل گوناگونی مثل فراموشی و تمایلات و گرایش های اجتماعی تأثیر می پذیرند، طبری سعی دارد مطالب اصلی را در ضمن روایاتی جمع آوری و تدوین کند، به طوری که مسئولیت آن ها به عهده رجال سند، یعنی راویان و اخباریان باشد. «پس هر خبری را که از گذشتگان در این کتاب ذکر کرده ایم، چنان چه خواننده آن ها را انکار می کند یا زشت می داند - چون جنبه صحیح و معنی حقیقی آن را نفهمیده است - پس باید بداند که این اشکال از طرف ما نیست، بلکه از طرف نقل کنندگان ما است و ما فقط مطالب آن ها را به نحوی که به ما رسانده اند به دیگران رسانده ایم»^(۸۲).

اهتمام و بذل توجه طبری به جمع آوری روایات مختلف فتنه، موجب شد نصوص بسیاری از نابودی حفظ شد؛ به خصوص از این نظر که منابع اصلی این نصوص کاملاً مفقود شده است؛ مثل تألیفات ابومخنف، سیف بن عمر، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی. به همین جهت، کتاب تاریخ وی از ویژگی و شهرت به سزایی برخوردار شده و در عصرهای بعدی مرجع بسیاری از مورخان قرار گرفته است که می خواسته اند موضوع فتنه را بعد از او بررسی کنند. البته طبری نام تألیفاتی را که روایاتش را از آن ها اخذ نموده، ذکر نکرده است. ولی با توجه به این که اخباریان قدیم تألیفاتی را درباره فتنه عثمان به جا گذاشته اند، می توانیم از طریق آن ها نام کتاب هایی را که طبری به آن ها استناد کرده است، استخراج کنیم.

طبری حوادث فتنه را براساس شیوه سال نگاری حوادث از سال ۲۳ - ۴۱ ق مطرح می کند؛ یعنی به بیان وقایع هر سال که به اعتقاد وی مستحق ذکر است، می پردازد. لذا حجم سال نگاری او بسته به حوادث آن سال یا میزان اهمیت آن و یا مقدار اخباری که در دسترس او بوده تغییر می کند، که گاهی طولانی و گاه کوتاه است. بدین ترتیب برخی از سال نگاری های او کمتر از ده صفحه است در حالی که حجم برخی دیگر بیش از صد صفحه می شود.

وی روایات مربوط به حوادث هر سال را در مباحث مربوط به همان سال جای

می‌دهد، اما بر شمردن حوادث همه سال‌ها به یک شکل نیست؛ یعنی گاه حادثه تاریخی را ذکر می‌کند و آن‌گاه به تفصیل آن می‌پردازد و گاهی بخشی از حوادث سال را ذکر کرده و سپس به تفصیل برخی و یا همه آن‌ها می‌پردازد. گاهی هم سال‌نگاری حوادث در کتاب وی در چند سطر خلاصه می‌شود و گاهی در پایان به ذکر اسامی مشاهیری که در همان سال وفات یافته‌اند می‌پردازد. البته کاری که اغلب انجام می‌دهد این است که در پایان هر سال‌نگاری به ذکر اسامی کارگزاران شهرها یا امیران حج یا هر دو در همان سال می‌پردازد. اما اخباری از قبیل سیره عثمان و علی رضی الله عنهما را که به زمان خاصی تعلق ندارد، پس از شرح ماجرای کشته شدن آن‌ها ذکر می‌کند، مانند طرز حکومت، اخلاق و نیز مدت عمر آن‌ها.

طبری هنگام سخن گفتن از سال‌های حوادث فتنه، به خصوص حوادث مهم آن، در آغاز کلام خود عناوین کلی و فراگیری به کار برده است، مثل «سپس سال فلان آغاز شد که اخبار حوادثش را ذکر می‌کنیم» یا «ذکر حوادث مشهوری که در آن رخ داده است» و احياناً تعدادی عناوین فرعی وضع کرده که از عنوان اصلی منشعب می‌شوند. اما طبری حوادث کوچکی را که از چند سطر تجاوز نمی‌کنند، به دنبال جمله «و در این سال» ذکر می‌نماید. وی سعی می‌کند روایات گوناگونی را که حول یک خبر واحد وجود دارد ذکر کند و هنگام مقایسه میان روایات، از تعبیر «در این مورد اختلاف شده است» استفاده می‌کند. سپس به دنبال آن، روایات مختلف را از روایانش ذکر می‌کند، مثل: «پس برخی گفته‌اند... و برخی دیگر گفته‌اند» و یا «ذکر شده است از فلانی که چنین گفته است... و فلانی برای ما نقل کرده است... و دیگران گفته‌اند... و برخی گفته‌اند...».

طبری همه روایات مشابه درباره خبر واحد را ذکر می‌کند و وقتی به یک موضوع اختلافی می‌رسد سخن خود را قطع می‌کند تا موارد اختلاف را بیان کند و وقتی آن‌را تمام کرد با یک مقدمه چینی کلام خود را ادامه می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: «سخن ما دوباره برگشت به حدیث فلان...» و با این طرح کامل، تصویر روشنی از موضوع و اختلاف

روایات، به دست خواننده می‌دهد، تا بتواند همه اقوال را با هم مقایسه کند و برخی را بر برخی دیگر ترجیح دهد، بدین ترتیب خواننده یک دیدگاه کلی درباره موضوع پیدا می‌کند.

طبری از ارائه مستقیم دیدگاه‌های خود در باره حوادث فتنه پرهیز می‌کند، تا خود خواننده از روایات وی آنچه می‌خواهد استخراج کند. همین امر باعث شده است تعدادی از بررسی‌های جدید، وی را به ضعف قدرت انتقاد متهم کنند.^(۸۳) ولی این اتهام دقیقی نیست، زیرا طبری آن دسته از روایات فتنه را برگزیده است که با استنتاج‌های خاص او هماهنگ بوده، یا مؤید آن‌ها باشد. اما نظریه‌ها و استنتاج‌های خود را مستقیماً مطرح نمی‌کند، بلکه وظیفه استخراج نتیجه را به عهده خواننده قرار می‌دهد و این روشی غیر مستقیم است که با دوره‌ای که طبری در آن می‌زیسته، کاملاً سازگار بوده است؛ خصوصاً آن‌که عصر طبری به خاطر کشمکش‌های زیاد سیاسی و حزبی که بر آزادی و مقبولیت مورخ تأثیر می‌گذاشته، از عصرهای دیگر متمایز است. طبری در ثبت حوادث فتنه به جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی آن توجه داشته است، در حالی که اعتقاد اکثر مورخان هم عصرش این بوده که تاریخ، نتیجه و ثمره عمل افراد است و بنابراین حاکمیت هر عصر و اخبار و تحولات آن، محرک اصلی جوانب دیگر در حیات ملت‌ها است. وی در طرح حوادث فتنه به تعدادی از اخباریان رجوع کرده که محدثان، آنان را قبول نداشته و ضعیف می‌دانند، مثل ابومخنف، سیف بن عمر، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی. ولی طبری در کتاب تاریخ خود به همین شیوه عمل کرده است، زیرا معتقد بود که ارزش‌گذاری اهل حدیث لزوماً مورخان را ملزم به قبول اخبار خاصی نمی‌کند. بلکه همیشه راویانی هستند که در علم حدیث ضعیف‌اند اما در علم تاریخ موثق می‌باشند، مثل سیف بن عمر.

طبری حوادث فتنه عثمان را با شیوه‌ای هماهنگ و مستحکم ارائه می‌دهد، که طولانی و مفصل است، زیرا سعی می‌کند روایات گوناگونی از حادثه واحد را در

کتاب خود وارد کند. وی به خاطر به کارگیری صحیح کلمات و معانی روشن، زبان متمایزی دارد. هم‌چنین طبری سعی می‌کند از منابع کهن که نزدیک به حادثه بوده و یا در آن مشارکتی داشته‌اند استفاده کند. وی هنگام بحث از حوادث فتنه، از مطالب متنوع ادبی، آیات قرآنی، و احادیث نبوی استفاده می‌کند، بدین قرار که: ۴۲۷ بیت شعر، ۸۹ خطبه، ۷۳ نامه، ۶۱ آیه قرآن، ۲۵ حدیث، پنج ضرب‌المثل و سه مدرک تاریخی در کتاب خود ذکر کرده‌است و هدف او از آوردن این نصوص، توضیح دادن جنبه‌های مختلف روایاتش می‌باشد، چون هر یک از آن‌ها جنبه‌ای از حوادث را روشن می‌سازند؛ خصوصاً آن‌که طبری ارتباط قوی بین تاریخ و ادبیات را به خوبی درک کرده بود. البته او در طرح نصوص، زیاده روی نکرده بلکه آن‌ها را در محل مناسب آورده‌است:

و اگر این کتاب از ذکر امور غیر تاریخی، طولانی نمی‌شد، به یقین، از شعر شعرای جاهلیت

درباره قوم عاد و ثمود، آن قدر ذکر می‌کردم که افرادی که به شهرت امر عاد و ثمود در بیت اعراب

شک دارند، به صحت آن یقین پیداکنند. (۸۴)

طبری درباره فتنه عثمان تا پایان جنگ جمل در سال ۳۶ ق به روایات سیف بن عمر تکیه کرده‌است و مطالب مفیدی را از زهری، عوانه بن حکم، ابومخنف، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی ذکر می‌کند. اما درباره دوره‌ای که از پایان جنگ جمل تا صلح حسن یا معاویه در سال ۴۱ ق ادامه می‌یابد، به ابومخنف رجوع کرده و مطالب مفیدی از عوانه بن حکم، هشام بن کلبی، واقدی و مدائنی نقل کرده‌است. طبری سعی می‌کند از عثمان و سیاستش دفاع کند و تا اندازه زیادی از ذکر انتقادات وارد بر عثمان صرف نظر می‌کند. وی مواضع طرف‌های درگیر با عثمان را فاقد محبوبیت و مقبولیت می‌داند و از پشتیبانی اهل مدینه از عثمان علیه منتقدانش یاد می‌کند. وی شورش مردم و هواداران عبدالله بن سبأ را در تحریک علیه خلیفه و رهبری کردن گروه‌های منحرف به سوی مدینه برای محاصره عثمان و کشتن وی متهم می‌کند و به طور غیر مستقیم، عقب‌نشینی تعدادی از صحابه درباری کردن خلیفه را محکوم

می نماید.

البته وی صریحاً اهل مدینه و اغلب صحابه را به خاطر فراگیر شدن شورش عمومی و چیره شدن آن، و سلب هرگونه حرکت و اظهار نظر ایشان علیه شورشیان، از خون عثمان مبرا می داند. وی اشاره می کند که همه صحابه بر مجازات قاتلان عثمان اتفاق نظر داشتند و می خواستند امور جاری اجتماع اسلامی به حالت اول خود برگردد و این همان امری بود که کینه و غضب قاتلان و هواداران عبدالله بن سبا را برمی انگیزد، لذا توطئه ای را ترتیب دادند که به کشتار خونین میان اردوگاه علی و اردوگاه عایشه و طلحه و زبیر در جنگ جمل منجر گردید، و نقشه های صلح و آرامش را به شکست کشانید.

وی دائماً با کنایه تأکید می کند که کسب منافع دنیوی تنها محرک اصلی برای درگیری بین علی و معاویه بوده و این درگیری ها هیچ ارتباطی به دین و عقیده نداشته است، و از علی علیه السلام به خاطر راه دادن گروه ها و رهبرانی که مسئول قتل عثمان بوده اند به اردوگاه خود، انتقاد می کند و اظهار می دارد که چه در مدینه و چه در شهرهای دیگر هیچ گاه کارها بر وفق مراد علی علیه السلام مرتب نشد. وی هرگز سعی نکرده به طور مستقیم از علی علیه السلام انتقاد کند، بلکه از منزلت وی نزد مسلمین یاد می نماید. ولی در مقابل، تحسین قابل ملاحظه ای از شخصیت معاویه به عمل می آورد و از نقش او و خانواده اش در پیروزی اسلام و حمایت و انتشار آن یاد می کند. چنان که خونخواهی عثمان و طلب مجازات قاتلان وی توسط معاویه را مورد تأیید قرار می دهد و در عین حال اشاره می کند که این خونخواهی نیز بهانه ای برای کسب منافع دنیوی بوده است، اما این موضوع را چندان بزرگ و برجسته نمی سازد.

پی نوشت ها:

۱. ابن قتیبة، المیسر و القداح، ص ۲۶ مقدمة محب الدين خطيب و همو، المعارف، مقدمة ثروت عكاشه، ص ۵۶.
۲. الامامه، ج ۱، ص ۴۵۱.
۳. همان، ص ۵۹ مقدمة سعيد صالح.
۴. جبرائيل جبور، «كتاب الإمامه والسياسه...»، مجلة الأبحاث، سال ۱۴، ج ۳ (۱۹۶۱)، ص ۳۴۱.
۵. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۹۱؛ بغدادی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲ و ابن عساکر، تاریخ (مخطوط)، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.
۶. ابن ندیم، همان؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۸۲ و حموی، معجم الأدباء، ج ۶، ص ۴۲۳.
۷. حموی، همان، ص ۴۳۴ و ابن حجر، لسان، ج ۵، ص ۱۰۲.
۸. حموی، همان، ص ۴۲۹ و ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج ۴، ص ۱۹۱.
۹. داودی، طبقات المفسرين، ج ۲، ص ۱۱۰.
۱۰. بروکلمان، تاریخ الأدب العربی، ج ۳، ص ۴۵ و ر.ک: احمد حوفی، تيارات ثقافية بين العرب و الفرس، ص ۲۷۴.
۱۱. حموی، همان، ص ۴۳۰.
۱۲. ابن جزری، غاية النهاية، ج ۲، ص ۱۰۷.
۱۳. ذهبی، تاریخ، ج ۳، ص ۲۸۵ و سبکی، طبقات الشافعية، ج ۳، ص ۱۲۵.
۱۴. حموی، همان، ص ۴۳۸.
۱۵. ابن کثیر، البداية، ج ۱۱، ص ۱۵۷.
۱۶. ابن عساکر، همان، ج ۱۵، ص ۱۶۳ و ۱۶۹ و سبکی، همان.
۱۷. ذهبی، سير، ج ۱۴، ص ۲۷۵ و سبکی، همان.
۱۸. اسراء (۱۷) آیه ۷۹.

۱۹. حموی، همان، ص ۴۳۶ و ابن اثیر، **الکامل**، ج ۷، ص ۹.
۲۰. بغدادی، **تاریخ**، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ابن عساکر، همان، ص ۱۶۴ و حموی، همان.
۲۱. بغدادی، همان؛ حموی، همان، ص ۴۲۵ و صفدی، **الوافی**، ج ۲، ص ۲۸۵.
۲۲. متن حدیث از براء بن عازب است که می‌گوید: «با رسول خدا ﷺ به سفری رفته بودیم پس در غدیر خم فرود آمدیم که ندا دادند: جمع شوید و وقت نماز نیز رسیده است. زیر دو درختی که در آنجا بود برای نشستن رسول خدا جارو شد پس ایشان نماز ظهر را خواندند. سپس دست علی را گرفت و فرمود: مگر نمی‌دانید که من بر مؤمنین، حتی از خودشان اولی‌ترم؟ گفتند: چرا همین طور است. پس دست علی را گرفت و گفت: هر آن‌کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. خداوند دوستانش را دوست بدار و با دشمنانش دشمنی کن. راوی می‌گوید: سپس عمر، علی را دید و گفت: خوشا به حالت ای پسر ابوطالب که صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمن گردیدی». (ر.ک: ابن حنبل، **فضائل الصحابه**، ج ۲، ص ۵۶۳-۵۶۹؛ مسلم، **صحیح**، ج ۱۷، ص ۲۴۸؛ ابن ماجه، **السنن**، ج ۱، ص ۴۳) زمخشری گفته است: «خم» نام مرد رنگرزی بوده که آن غدیر معروف میان مکه و مدینه در جحفه به نام وی نامیده شده است (ر.ک: حموی، همان، ص ۳۸۹).
۲۳. ابن حجر، همان، ج ۵، ص ۱۰۰.
۲۴. حبر یوسف، **الأقوال**، ص ۹ و ۵۴ و ر.ک: طبری، **جامع البیان**، ج ۲۴، ص ۴۰.
۲۵. ابن جوزی، **المنتظم**، ج ۱۳، ص ۲۱۷؛ حموی، همان، ص ۴۲۳ و ۴۲۷ و ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۹.
۲۶. بغدادی، **تاریخ**، ج ۲، ص ۱۶۶.
۲۷. همان، ص ۱۱۶؛ ذهبی، **تاریخ**، ج ۲۳، ص ۲۸۵ و سبکی، همان، ص ۱۲۶.
۲۸. ابن خلکان، همان، ج ۶، ص ۱۹۲.
۲۹. ابن ندیم، **الفهرست**، ص ۲۹۱ و حموی، همان، ص ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۷ و ۴۳۸.
۳۰. بغدادی، همان، ج ۲، ص ۱۶۳.
۳۱. ابن عساکر، همان، ص ۱۶۰ و حموی، همان، ص ۴۳۲.
۳۲. ابن خلکان، همان، ج ۴، ص ۱۹۱.
۳۳. صفدی، **الوافی**، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.
۳۴. حموی، همان، ص ۴۲۷ و سبکی، همان، ص ۱۲۳.
۳۵. ذهبی، **سیر**، ج ۱۴، ص ۲۷۰ و ۲۷۷ و حنبلی، **شذرات**، ج ۴، ص ۵۳.
۳۶. حموی، همان، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.
۳۷. بغدادی، همان، ج ۲، ص ۱۶۳ و حموی، همان، ص ۴۲۴.
۳۸. حموی، همان، ص ۴۲۶ و ۴۴۱؛ صفدی، همان، ص ۲۵۸ و سبکی، همان.
۳۹. مسعودی، **مروج الذهب**، ج ۱، ص ۱۵.

٤٠. حموى، همان، ص ٤٤٥.
٤١. ابن خلكان، همان، ج ٤، ص ١٩١.
٤٢. بغدادى، همان، ج ٢، ص ١٦٣؛ حموى، همان، ص ٤٢٥ و ذهبى، همان، ج ١٤، ص ٢٧٤ و ٢٧٥.
٤٣. طبرى، همان، ج ١، ص ٦.
٤٤. طبرى، جامع البيان، ج ١، ص ٤.
٤٥. همو، تاريخ، ج ٤، ص ٤٣٠.
٤٦. همان، ص ٥٥٧.
٤٧. ر.ك: يحيى بن معين، تاريخ، ج ٢، ص ٢٤٥ و بسوى، المعرفة، ج ٣، ص ٣٩ و ٥٨.
٤٨. ذهبى، ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٥٥.
٤٩. ابن كثير، البداية، ج ٧، ص ٢٤٧.
٥٠. ابن حجر، تقريب، ج ١، ص ٣٤٤ و ٤٠٨.
٥١. رازى، الجرح والتعديل، ج ٤، ص ٢٧٨ و ذهبى، همان.
٥٢. ذهبى، تاريخ، ج ١١، ص ١٦٢ و ابن حجر، تهذيب، ج ٤، ص ٢٦٠.
٥٣. رازى، همان، ص ٢٧٨ و ابن حجر، همان، ص ٢٦١.
٥٤. رازى، همان و ذهبى، تاريخ، ج ١١، ص ٦٦.
٥٥. رازى، همان و ابن عدى، الكامل فى ضعفاء الرجال، ج ٣، ص ٤٣٦.
٥٦. ذهبى، همان و ابن حجر، همان، ص ٤٦٠.
٥٧. ابن حبان، المجروحين، ج ١، ص ٤٣٥.
٥٨. ابن حجر، همان، ج ١، ص ٣٤٤؛ محمدآل ياسين، نصوص الردة، ص ١٩-٢١ و مرتضى عسكرى،
عبدالله بن سبأ، ص ٢٦-٢٨.

59- Hinds , Martin , Sayt. B.Umar. p. 4.

٦٠. طبرى، تاريخ، ج ٤، ص ٣٥٤.
٦١. همان، ص ٤١٤ و ٤١٥.
٦٢. همان، ص ٢٤٤.
٦٣. همان، ص ٢٥١، ٣٠٧، ٣٣٦، ٤٢١ و ج ٥، ص ٦٦ و ٧١.
٦٤. همان، ص ٣٥٦.
٦٥. همان، ص ٢٤٢.
٦٦. همان، ص ٤٣٢ و ج ٥، ص ٤٠، ٤١، ٧٣ و ٧٤.
٦٧. همان، ج ٤، ص ٤٣٤.

-
۶۸. همان، ص ۴۱۶، ۴۱۸ و ج ۵، ص ۴۵ و ۱۶۵.
۶۹. همان، ج ۴، ص ۴۹۰-۴۹۳.
۷۰. همان، ص ۵۶۶، ۵۶۹ و ۵۷۰ و ج ۵، ص ۱۱.
۷۱. همان ج ۴، ص ۲۴۲، ۲۶۴-۲۶۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۹۲-۳۹۳، ۴۰۰ و ۵۱۵.
۷۲. به عنوان مثال ر.ک: همان، ج ۴، ص ۲۴۷-۲۴۸ و ۵۵۶.
۷۳. به عنوان مثال ر.ک: همان، ص ۲۴۴، ۲۵۱ و ۲۵۶.
۷۴. به عنوان مثال ر.ک: همان، ص ۴۸۷.
۷۵. به عنوان مثال ر.ک: همان، ص ۲۸۷.
۷۶. به عنوان مثال ر.ک: همان، ج ۵، ص ۱۴۰ و ۱۶۰.
۷۷. به عنوان مثال ر.ک: همان، ج ۴، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.
۷۸. به عنوان مثال ر.ک: همان، ص ۲۵۶، ۲۶۷ و ۳۲۲.
۷۹. همان، ص ۴۶۵-۴۶۶، ۴۸۶ و ۴۸۷.
۸۰. ر.ک: همان، ص ۲۶۴ و ۲۶۶ و ج ۵، ص ۱۳۳.
۸۱. همان، ج ۴، ص ۷ و ۸.
۸۲. همان، ج ۱، ص ۸.
۸۳. سخاوی، الاعلان، ص ۶۶۹؛ دوری، بحث، ص ۵۵ و شاکر مصطفی، التاريخ والمؤرخون، ج ۱، ص ۲۵۹.
۸۴. طبری، همان، ج ۱، ص ۲۳۲.